

بینامتنیت(تناس) واژه عدل بین زبان عربی و قرآن

نصره باجی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۸

قاسم بستانی**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۴

چکیده

قرآن وحی منزل الهی در شکل ظاهری آن بر زبان عربی نازل شده است، لذا از دیرباز لغت‌شناسان و مفسران برای فهم آیات و الفاظ قرآنی، به زبان عربی و اشعار معاصر زمان نزول یا پیش از آن مراجعه می‌کردند، اما به طور قطع، معانی و مدلولات چنین متن مقدسی که تأثیری شگرف در زندگی عرب آن زمان و سپس در انسان‌ها در مناطق مختلف با زبان‌های گوناگون گذاشته و می‌گذارد، نمی‌تواند محدود به معانی متداول زمان خود باشد. از این رو، از دیرباز، دانشمندان مسلمان، در صدد کشف نسبت معنایی بین زبان عربی و قرآن بوده‌اند تا به دقت آشکار شود، الفاظ قرآن در چه معانی، با زبان معاصر خود، مشترک و در چه معانی متفاوت است. در این مقاله، بر اساس این رویکرد که در حقیقت کشف بینامتنیت(تناس) است، به روش تحلیلی توصیفی و کتابخانه‌ای، تلاش می‌شود ماده عدل در زبان عربی و قرآن با توجه به منابع اصیل و معتبر بررسی شده و اشتراکات و تفاوت‌های کاربرد قرآن با زبان عربی کشف و ذکر شود.

کلیدواژگان: معناشناسی، اشعار جاهلی، کاربرد قرآنی، وجوه و نظائر.

baji.nasra@yahoo.com

gbostanee@yahoo.com

* دانشجوی دکتری دانشگاه کاشان.

** دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز.

نویسنده مسئول: قاسم بستانی

مقدمه

بینامتنیت (Intertextuality، ابداع جولیا کریستوا در ۱۹۶۶م): شکل‌گیری معنای متن (متن حاضر)، توسط دیگر متون معاصر یا پیشین (متون پنهان) به طرقی مختلف مانند استقراض و بکارگیری عین لفظ و معنا از متون دیگر یا تغییر معنایی لفظ (روابط بینامتنی، به صورت «نفی کلی»: انکار متن پنهان و تغییر معنای آن، «نفی متقارن یا متوازی»: یکسان بودن معنای دو متن اما از دو زاویه نزدیک به هم و «نفی جزئی»: انکار بخشی از متن پنهان است که به نوعی متن جدیدی را سامان می‌دهد، هرچند در ظاهر و باطن آن آثار دیگر متون قابل شناسایی است و تعاملی بین آن دو برقرار است (نامور مطلق، ۱۳۹۰ش: ۱۶۰-۱۵۹)؛ زیرا هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و متن‌ها پیوسته بر اساس متن‌های گذشته بنا می‌شوند (همو: ۲۷)، لذا طبیعی است که مفسر یک متن، علاوه بر توجه به روابط درون‌متنی (سیاق و بافت)، می‌بایست در معناشناسی الفاظ آن، رابطه آن متن با سایر متون را تعیین کند؛ زیرا بدون استفاده از الفاظ و جملات گذشتگان و در خلأ، تولید هیچ متنی امکان‌پذیر نیست و ارتباطی ظاهری و باطنی بین متون برقرار است (قائم‌نیا، ۱۳۹۳ش: ۴۱۳، ۴۳۶).

قرآن نیز به مثابه یک متن، به طور قطع، متّصف به روابط بینامتنیت است و از این جنبه، تفسیر و فهم قرآن را می‌توان شناخت روابط نشانه‌شناختی و معناشناختی دانست که متون دیگر می‌توانند با قرآن داشته باشند (همو: ۴۴۴).

و اما پیشینه بحث؛ دانشمندان مسلمان وجود پدیده بینامتنی و روابط آن و به طور کلی تغییر معنایی بین زبان عربی و شعر جاهلی و قرآن را از دیرباز دریافته (ابن فارس، الصحابی، ۱۹۱۰م: ۴۷-۴۴) و بر آن «معنای شرعی»، «اسم شرعی» یا «اسم اسلامی» گذاشته‌اند (أبو عوده، ۱۴۰۵ق: ۲۲) و تلاشی بسیار در کشف رابطه مفردات قرآنی و زبان عربی و شعر جاهلی معاصر و پیشین صورت داده‌اند، همچنان که در لابه‌لای کتاب‌های تفسیر، مانند «التبیان» طوسی، «مجمع البیان» طبرسی، «الجامع لأحكام القرآن» قرطبی و کتاب‌های لغت‌شناسی عام و خاص، مانند «لسان العرب» ابن منظور، «الصحاح» جوهری، «تاج العروس» زبیدی، «الصناعتین» أبوهلال عسکری، «المفردات فی غریب القرآن» راعب اصفهانی، «الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة» أبوحاتم رازی،

«التطوّر الدلّالیّ بین لغة الشعر ولغة القرآن» از عودة خلیل أبو عودة، «التطوّر اللغویّ» از عبد الصبور شاهین، «التعبیر القرآنیة والبیئة العربیة فی مشاهد القیامة» از ایتسام مرهون صفار، «المصطلحات الأربعة فی القرآن» از ابو علی مودودی، «أصول التشریح الاسلامی» از علی حسب الله و ... به روشنی قابل مشاهده است.

همچنان که گفته شده که اصطلاحاتی چون اقتباس، تضمین، تلمیح، اشاره، مناقضات، سرقات، معارضات و ... در ادب عربی تا حدودی با مفهوم بینامتنی همپوشانی دارند (عزام، ۲۰۰۱م: ۴۲).

ماهیت رویکرد بینامتنی

رویکرد بینامتنی در فهم یک متن (در اینجا قرآن) از سویی، متکی بر «معناشناسی تاریخی یا در زبانی یا به طور کلی، مطالعه تغییرات معنا در طول زمان» و بر اساس متونی چون شعر جاهلی، شعر صدر اسلام، ضرب المثلها و ... است و سویی دیگر، مبتنی بر «معناشناسی هم‌زبانی یا به طور کلی مطالعه معانی واژگان متن در مقطع زمانی و مکانی خاصی بدون ملاحظه پیشینه یا پسینه آن» و بر اساس معاجم، زبان عرفی که متن در آن تولید یافته، روابط درون‌متنی (سیاق، قرائن لفظی، تفسیر قرآن به قرآن)، است که خوشبختانه در تفاسیر قرآن و نیز فرهنگ‌های لغت عام و خاص، بسیاری از الفاظ قرآنی از هر دو جنبه بالا مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته‌اند.

پیش از ورود به بحث، ذکر نکات ذیل ضروری به نظر می‌آید:

۱- در قرآن، ماده عدل، ۲۸ بار، در ۲۴ آیه و ۱۱ سوره آمده است و در این مقاله، تمام این موارد مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲- تلاش شده که در سطح زبان عربی، فقط از کتب لغت مشهور و معتبر زبان عربی استفاده شود که شامل معانی لغوی لفظ در زبان عربی و نیز شعر و حدیث از حیث آنکه جزو زبان معاصر تلقی شده است و در سطح زبان قرآن، فقط به از کتب لغت مربوط به مفردات قرآنی و نیز تفاسیر مشهور قدیمی و جدید نزد فریقین بسنده شود.

۳- از تفاسیر نظرات مفسرین در خصوص معنای لفظ در آیه مربوط، ذکر می‌شود و به مستندات آن‌ها توجه نمی‌شود که عموماً این مستندات مبتنی بر سیاق لفظی و

درون‌متنی و نیز مستندات مرتبط به متن، مانند شأن نزول است، هرچند گاهی مستندات مبتنی بر رویکرد بینامتنیت و متکی بر شواهدی از زبان عربی و شعر عرب می‌باشد.

۴- در بررسی بینامتنیت، ابتدا معانی حقیقی و مجازی لفظ عدل، در زبان عربی بررسی شده و سپس شواهدی از شعر و نیز حدیث ذیل آن ذکر شده، آنگاه کاربرد آن معنا در قرآن با توجه نوع معانی مفسرین ذکر می‌شود.

عدل بین زبان عربی و کاربرد قرآنی

واژه عدل و مشتقات آن، پیش از اسلام و در زبان و شعر عرب در معانی چندی، شناخته شده و متداول بود و ظاهراً تمام این معانی، همچنان که برخی از لغت‌شناسان بدان اشاره کرده‌اند (ابن فارس، المعجم، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۲۶۴) و همچنان که از حوزه معنایی آن دانسته می‌شود، به دو اصل اشتقاقی برمی‌گردد: الف) استواء (برابری و یکسانی)، ب) اغوجاج (کجی و انحراف) که باز از آنجا که این دو مفهوم، تا حدودی، متضاد هستند، می‌توان به یک اصل اشتقاقی معتقد بود که دیگری از آن، به طریق تضاد به وجود آمده است. ذیلاً در ابتدا هر یک از معانی این ماده در زبان عربی (حد الامکان ابتدا معنای کلی و سپس معانی مرتبط و هم‌حوزه) به همراه شواهدی از شعر و حدیث (به عنوان شواهدی از زبان معاصر) ذکر و سپس کاربرد این معنا (به صورت کلی یا معنای مرتبط) در قرآن ذکر می‌شود. معانی این ماده عبارت‌اند از:

الف) برابر، یکسان، هم‌وزن، مثل و نظیر و نیز برابر کردن، یکسان ساختن و هم‌وزن نمودن (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۴۳۲). همچنان که عدل، عدل و عدیل به معنای همانندی، برابری و تساوی در محمل، بار، سهم، وزن و جایگاه به کار می‌رود، خواه انسان باشد یا غیره (همو، ج ۱۱: ۴۳۲)، هرچند برخی عدل را در کالا و عدیل را در انسان می‌دانند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۳).

این ماده و از معنای مذکور، به معنای قیمت و ارزش مادی یک چیز به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، همچنان که برای قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری یک چیز به چیزی دیگر از لفظ تعدیل (همو، ج ۱۱: ۴۳۲) و نیز به معنای فدیة (أزهری،

۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۲۴)، دیه (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، جزاء و پاداش (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۳) استفاده شده است.

همچنان که این لفظ برای مساوی ساختن بارها برای حمل هنگام کوچ استفاده شده است (أزهری، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۲۷) یا ترازو و پیمان و کیل از آنجا که باید برابر با جنس باشند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۲). به یکی از دو خورجین بار چهارپا نیز عدل می‌گویند؛ زیرا برابر دیگری بوده و موجب توازن و استواری بار می‌گردد (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۳).

همچنین برای بزرگ شدن شکم به کار رفته است، چون تبدیل به عدل (خورجین و لنگه بار) می‌شود (أزهری، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۲۶).

از فعل عادل (از باب مفاعله علاوه بر ثلاثی مجرد) نیز برای معنای برابر و مساوی کردن استفاده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۲).

از همین ریشه و معنا، اعتدال (از باب افتعال)، به معنای متوسط الحال بودن یک چیز در کم و کیف را معتدل استفاده شده است، مانند غذای نه گرم و نه سرد، نه بلند نه کوتاه، نه سرد نه گرم، از حیث آن گویی وسط یک چیزی است که دو طرف آن مساوی است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۱) یا متناسب کردن چیزی (همو، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۳) و نیز به شتری که تمام اعضای بدن آن فربه، محکم، متناسب و خوش اندام باشد، معتدله گفته‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۶-۴۳۷).

همچنان که تعدیل (از باب تفعیل) نیز به معنای متعادل و متوازن ساختن به کار رفته است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۳).

همچنین این ماده، به معنای برابر گرفتن برای خداوند و در نتیجه شرک ورزیدن به او نیز استفاده شده است (همو، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۶)، هرچند عدل را در اینجا به معنای عدول دادن و منصرف کردن افعال خداوند از وی و نسبت دادن آن به غیر (راغب، ۱۴۰۴ق: ۳۲۶) یا عدول عبادتشان از خداوند و انجام دادن آن برای دیگری (همان) که در حقیقت از معنای دیگر ماده عدل، یعنی انحراف و اعوجاج است. گفته شده که معنا در اقوال مردم نیز وارد شده است، مانند قول زنی به حجاج: «إِنك لِقَاسِطٌ عَادِلٌ» (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۶)، هرچند چنین سخنی فقط در کتب لغت آمده است.

در شعر عربی نیز این لفظ به معانی مربوط بدین بند وارد شده است؛ مهلهل سروده است:

عَلَى أَنْ لَيْسَ عَدْلًا مِنْ كَلِيبٍ إِذَا خَافَ الْمُغَارُ مِنَ الْمُغِيرِ
(مهلهل، بی تا: ۴۰)

- هرچند که همتای کلیب نیست، هنگامی که کسی که به او یورش شده، از یورش کننده بترسد
جریر می گوید:

أثْلَبَةُ الْفَوَارِسِ أَمْ رِيحًا عَدَلَتْ بِهِمْ طُهَيْتَةَ وَالْخِشَابَا
(دیوان جریر، ۱۴۰۶ق: ۵۹)

- آیا طهیته و خشاب را برابر (و همانند و هم پایه) بنی ثعلبه قهرمان و بنی ریاح قرار دادی (و این چنین به آنها توهین کردی؟)

این ماده در برخی از معانی خود در حدیث نیز آمده است، همچنان که در حدیث ذیل آمده است: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ج ۱: ۳۲) که مراد برابری سهم الارث با آنچه در قرآن و سنت آمده است، بدون ستم و اجحاف (مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳) یا واجبات بدون افراط و تفریط است و چه بسا مراد فریضه‌ای است که منسوخ نبوده یا مسلمانان بر آن اتفاق دارند (مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳).

و نیز از قول امام علی (ع): «كَذَبَ الْعَادِلُونَ بَكَ إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَامِهِمْ» (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۶: ۴۱۳) و از قول ابن عباس: «قَالُوا مَا يُغْنِي عَنَا الْإِسْلَامَ وَقَدْ عَدَلْنَا بِاللَّهِ» (مسلم، بی تا، ج ۸: ۲۴۲) که در معنای برابر گرفتن با خداوند و شرک ورزیدن است. و در حدیثی از پیامبر (ص) در مقایسه میان قاری قرآن و صدقه‌دهنده، آمده است: «لَيْسَتْ لِهَمَّا بَعْدَلٌ» (بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۴۸۳)؛ یعنی مثل و ماندی برای آن دو نیست. و در حدیث جابر آمده است: «إِذَا جَاءَتْ عَمَّتِي بِأَبِي وَخَالِي مَقْتُولَيْنِ عَادَلْتُهُمَا عَلِي نَاضِحٌ»: «اگر عمه‌ام، پدرم و دایی‌ام را کشته بیارد، آن دو را به دو سوی شتر همچون دو عدل و لنگه بار می‌بندم» (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۱۲).

همچنین در تعبیر مشهور پیامبر (ص): «... لَا يُقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا» و نزدیک بدان (کلینی، ج ۷: ۵۵، مسلم، بی تا، ج ۴: ۱۱۴، ...) که گفته شده عدل در اینجا (به

خصوص با توجه به سیاق عبارت) می‌تواند: فدیة (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، سوپیه (برابری) (أزهري، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۲۵)، دیه (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، مثل (ابن انباری، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۳۲)، جزاء (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، استقامت و برپایی و استواری (همان)، فریضه (همو، ج ۱۱: ۴۳۴)، نافله (همان) و تطوع (اعمال رجائی که برای آن‌ها حدیثی وارد نشده است) (ابن انباری، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۳۲) که معانی فدیة، برابری، دیه، مثل و جزاء، داخل در معنای برابر می‌باشد.

اما در قرآن این ماده در معانی مرتبط با این بند و در آیات ذیل وارد شده است:

۱- فداء و فدیة

۱-۱- ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۴۸) (طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۵) و تصریح شده که از این جهت به فدیة، عدل گفته شده؛ زیرا مثل برای چیزی است (ابن قتیبہ، ۱۳۹۸ق: ۴۸). هر چند برخی از لفظ «بدل» در اینجا استفاده کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۶۸) که همان فدیة است، همچنان که بدین مطلب تصریح شده است (همان).

۱-۲- ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۱۲۳) (طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۴۴۴) که گاهی برای آن «مثل» (همان) یا «بدل» استفاده گشته و تصریح شده بدل همان فدیة است (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۶۸).

۱-۳- ﴿وَأِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا...﴾ (أنعام/۷۰) (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۱۶۸).

۱-۴- ﴿أَوْ عَدْلٌ ذَلِكْ صِيَامًا﴾ (مائدة/۹۵) (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۹۰) که تصریح شده همان «مثل» است (همان).

۲- قیمت، مانند:

۲-۱- ﴿أَوْ عَدْلٌ ذَلِكْ صِيَامًا﴾ (مائدة/۹۵) (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۲۳).

۳- مثل، مانند:

۳-۱- ﴿أَوْ عَدْلٌ ذَلِكْ صِيَامًا﴾ (مائدة/۹۵) (ابوهلال عسکری، الوجوه والنظائر، ۱۴۲۸ق: ۳۵۰). عدل در این عبارت، به معانی دیگر نیز آمده است.

۴- شرک (که مرجع آن برابر دانستن چیزی با خداوند است):

۴-۱- ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ (أنعام/۱) (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۷۵).

برخی در اینجا صریحاً از همان معنای «برابر کردن» استفاده کرده‌اند؛ برابر کردن بین ظلمت و روشنایی و عدل و جور از این جهت که هر یک خالقی دارد و در نتیجه شرک می‌ورزند (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۴-۲۰۳).

۲-۴- ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرِيهِمْ يَحَدِلُونَ﴾ (انعام/۱۵۰) (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴: ۵۵۸). برخی نیز صراحتاً از معنای «برابر گرفتن» در اینجا استفاده کرده‌اند (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۴-۲۰۳).

۳-۴- ﴿إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ (نمل/۶۰) (طوسی، بی تا، ج ۸: ۱۰۸) و برخی صراحتاً معنای «برابر گرفتن» استفاده کرده‌اند (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۴-۲۰۳).

ب) نقیض (خلاف) جور که برای آن، عدل، عدالت، عدولت، معدلت و معدلت استفاده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۰) و معانی ذیل برای این ماده، در چهارچوب معنای مذکور است: حکم و داوری به حق (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۰)، هر چیز درست و راستین (مستقیم) (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۱).

همچنین ظاهراً بر اساس این معناست که گفته شده است: عدل و عادل، انسانی است که در سخن و حکم و قضاوت، فردی پسندیده با راه و روشی استوار و راستین بوده و در شهادتش قانع کننده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۰) یا انسانی است که به عدل بین مردم عمل کند (همان).

تعدیل نیز به معنای عادل شمردن مردم است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۲) و نیز برپایی حکم به عدالت (همان).

عدل، بدین معنا، همچنین از اسامی خداوند است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۰) از حیث آن که هوی او را منحرف نمی‌کند تا در حکم و مانند آن ستم کند (همان) یا از جهت آن که افعالش بر راه و روشی استوار و درست واقع می‌شود (ابو هلال عسکری، الفروق اللغویة، بی تا: ۳۵۰) که بر اساس معنای برپایی و استواری است که خواهد آمد.

پر واضح است که این معنا نیز از برابری و مساوات گرفته شده است؛ از حیث آنکه در گفتار و کردار، نسبت به دیگران برابری کرده و حقی و عطائی یا هر چیزی دیگری را برابر و مساوی آنچه دیگران انجام داده‌اند یا محق و مستحق هستند، به آن‌ها داده شود، همچنان برخی به این ارتباط تنگاتنگ اشاره کرده و عدالت و خلاف جور و ستم را

مقتضای معنای مساوات و برابری دانسته‌اند (راغب، ۱۴۰۴ق: ۳۲۵). ضمن اینکه به اتصاف خداوند به عدل که متوجه صفات افعالی خداوند است، از متأخرین باشد، چراکه چنین صفتی نزد عرب جاهلی برای خداوند وجود نداشته و در قرآن نیز، خداوند به عدالت توصیف نشده است.

این ماده در معنای مرتبط با این بند، در شعر نیز به کار رفته است؛ زهیر در مدح هرم بن سنان و حارث بن عوف می‌سراید:

مَتَى يَشْتَجِرُ قَوْمٌ تَقُلُ سَرَوَاتِهِمْ هُمْ بَيْنَنَا فَهُمْ رِضَىٰ وَهُمْ عَدْلُ

(زهیر، ۱۹۸۸م: ۸۵)

- هر گاه قومی به اختلاف می‌افتند، بزرگانشان می‌گویند که آن‌ها بین ما داور هستند، پس آن‌ها پس‌نیده و عادل (به حق داوری کننده) هستند در قرآن، ماده مذکور و در معنا خلاف جور، در آیات ذیل به کار رفته است. متذکر می‌شود که در برخی از این آیات، در کنار عدل، لفظ قسط نیز به کار رفته است که چه بسا، نشان از مترادف بودن این دارد:

۱- ﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء/۵۸) که برخی صراحتاً خلاف جور معنا کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۳: ۲۳۴) و برخی، حق (صدق و درستی و راستی در حکم و گفتار و کردار) (أبو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۶: ۵۸۶)، انصاف (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۳: ۹۹)، انصاف بر اساس شریعت و به دور از شائبه انحراف از شریعت (کاشانی، بی‌تا، ج ۳: ۵۱)، برابری (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۱۶۳)، انصاف و برابری (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۶۳).

۲- ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (مائده/۸) (طوسی، بی‌تا، ج ۳: ۲۶) که از آن گاهی به قسط (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۴) یا قصد (میانه‌روی) (نیشابوری، ۱۹۹۶م: ۲۳۳) یاد شده است.

۳- ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ اَنْ تَعْدِلُوا﴾ (نساء/۱۳۵) که معمولاً به قسط (زجاج، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۱۷) یا کلاً عدالت کردن (به تقدیر «لا» پس از «أن» یا «لام» یا «فاء» پیش از «أن») بدون معنا کردن آن (طوسی، بی‌تا، ج ۳: ۳۵۶) معنا شده است. عدل در این آیه به عدول کردن هم معنا شده که خواهد آمد.

۴- ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ (انعام/۱۵۲) که برای آن معانی ذیل که جملگی داخل در خلاف جور است، ذکر شده است: قول حق (طوسی، بی تا، ج ۴: ۳۱۹) که تصریح شده قولی منصفانه و به دور از ستم است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۶۳)، بدون کاستی و زیادت گفتن مطلب (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۶۸۹)، قول صدق (در حکم و داوری و قضاوت و شهادت) (طوسی، بی تا، ج ۴: ۳۱۹)، انصاف و راستی (أبوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۸: ۹۰)، قولی که سودی برای کسی و زبانی برای دیگری نداشته باشد که تصریح شده این کار عدول از حق است (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۷: ۳۷۶).

۵- ﴿وَلِيْنُ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾ (انعام/۷۰)، برخی از «عدل» در این آیه را به قسط معنا کرده اند (طوسی، بی تا، ج ۴: ۱۶۸) و گفته شده مراد آن است که هر عدلی آنجا به جا آورد، پذیرفته نمی شود؛ زیرا نوعی توبه است و توبه در آخرت پذیرفته نیست (همان) یا مراد توبه در دنیا است که چنین نیست؛ زیرا هر توبه ای در دنیا پذیرفته می شود (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ۱۵۱). لازم به تذکر است که این آیه بیش تر در فدیة معنا شده است.

۶- ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ (انعام/۱۱۵). معمولاً مفسرین در این آیه لفظ عدل را معنا نکرده اند، اما با توجه به سیاق آن و سیاق های مشابه و نیز قیودی که برای عدل در اینجا ذکر می کنند، مانند عدل در حکم و امر و نهی و ... یا در قضا و قدر (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۸)، مراد آن ها از عدل همان خلاف جور است.

۷ و ۸- ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (اعراف/۱۵۹) و ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (اعراف/۱۸۱). عدل در این دو آیه نیز عموماً یا معنا نشده و فهم آن را بر عرف خواننده در این گونه سیاق ها گذاشته شده یا معانی ذکر شده در چهارچوب معنای خلاف جور است، مانند حکم (و عمل) کردن به انصاف بدون ستم بین خود (طوسی، بی تا، ج ۵: ۴۰)، حکم (و عمل) کردن به حق (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۶۷). در حقیقت در اینجا، لفظ عدل، مجازاً به معنای حکم کردن اما بر اساس حق و راستی استفاده شده است، از آنجا که حق و راستی، التزاماً با معنای حکم و قضاوت همراه است.

۹- ﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (نحل/۷۶). عموماً عدل در اینجا معنا نشده است و ظاهراً به معنای شایع در این نوع سیاق تکیه شده است و برخی که معنا کرده اند، کما بیش داخل در معنای خلاف جور است، مانند حق (ابن کثیر،

۱۴۱۹ق، ج ۴: ۵۰۵)، خیر (خوبی) (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۶۲۳)، نفع و سود (جلالین، ۱۴۱۶ق: ۲۷۸)، حق و ثواب و خوبی (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶: ۵۷۸).

همچنان که برخی آن را به معنای توحید گرفته‌اند (مقاتل، ۱۴۲۳ق، ج ۲: ۴۷۹) که هرچند مستقیماً داخل معنای خلاف جور نیست، اما می‌تواند از معانی التزامی توحید باشد، از آنجا که خداوند یگانه آمر به عدل است.

۱۰- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (نحل/۹۰) که از آن به ضد ظلم و جور که همان مساوات و برابر است (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۱۲: ۳۳۰)، قسط (نیشابوری، ۱۹۹۶م: ۲۳۳)، انصاف (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴: ۱۰۸)، حق (ابن جوزی، زاد المسیر، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۵۷۹)، قضاوت و حکم به حق (همان)، توسط در همه چیز (أبوالسعود، ۱۹۸۳م، ج ۵: ۱۳۶)، برابری پنهانی و آشکاری عمل برای خداوند (در مقابل احسان که پنهانی‌اش افضل است) (ابن جوزی، زاد المسیر، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۵۷۹) یاد کرده‌اند.

البته برخی آن را به معنای توحید (ابن جوزی، نزهة الأعین، ۱۴۰۴ق: ۴۴۱) یا شهادت لا إله إلا الله (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴: ۱۰۹) یا شهادت لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱: ۳۸۸) گرفته‌اند که ظاهراً همه در معنای توحید قابل جمع هستند. همچنان که برخی آن را به معنای پیامبر (ص) گرفته (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲: ۲۶۷) و تصریح کرده که اطاعت از ایشان (ص) موجب عدل می‌گردد (همو، ج ۲: ۲۶۸) و برخی نیز آن را به معنای واجبات شرعی (أبوحنیان، ۱۴۲۰ق، ج ۶: ۵۸۶) یا واجبات اعتقادی (همان) گرفته‌اند که ظاهراً از حیث آن است که این واجبات یا مبتنی بر عدل هستند یا موجب عدل.

۱۱- ﴿وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ﴾ (شوری/۱۵) که آن را به معنای برابری کردن در همه امور از احکام و تبلیغ و ... گرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹: ۳۸) یا قصد (میان‌رویی و اعتدال) (نیشابوری، ۲۹۹۶م: ۲۳۳) که ظاهراً در همان معنای برابری کردن است، یاد شده است. برخی نیز آن را دعوت به دین اسلام گرفته‌اند (مقاتل، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۷۶۷) که چه بسا، از آن جهت است که اسلام موجب تحقق عدالت میان آدمیان است.

۱۲- ﴿فَإِنَّ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ﴾ (حجرات/۹) که معانی ذیل در چهارچوب معنای خلاف جور برای آن ذکر شده است: انصاف (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶: ۸۱)، قسط (طبرسی،

۱۳۷۲ش، ج ۹: ۲۰۰)، حق (درستی و راستی در حکم و گفتار و کردار) (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۳) و عموم مفسرین نیز معنایی ذکر نکرده و بر معنای عرفی در این نوع سیاق اکتفا کرده‌اند.

۱۳- ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ (نساء/۳). در این آیه گاهی لفظ عدل معنا نشده و به معنای متبادر از لفظ در این نوع سیاق تکیه شده و بعضاً با قیودی همراه شده که نشان از معنای خلاف جور دارد، مانند: عدالت در نفقه (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱: ۱۵۵)، عدالت در مجامعت و حب (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۱۴۰)، میل کردن (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۸۵۹)، میل، محبت، جماع، معاشرت و قسم بین آن‌ها (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۵: ۲۰) و قسم، نفقه و پوشاک (أبو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۵۰۶) و گاهی به شکل ذیل معنا شده است: انصاف (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۵: ۲۴۳)، برابری در نفقه، پوشاک، بشاشت، معاشرت، ... مگر میل قلبی (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۱۸)، میانه‌روی در میل به یکی (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۵: ۱۰۱).

۱۴- ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ﴾ (نساء/۱۲۹). عدل در این آیه، گاهی معنا نشده است بلکه معمولاً همنشین الفاظی است و در نهایت، به معنای خلاف جور برمی‌گردد، مانند: عدل در حب (طوسی، بی‌تا، ج ۳: ۳۴۹) یا عدل در حب و جماع (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۰۲) یا عدل در جماع (همان)، عدل در همه افعال و اقوال (که در نتیجه تفاوت در حب است) (أبو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۸۸).

و گاهی نیز برای آن معانی ذکر شده است که باز به خلاف جور برمی‌گردد، مانند: میانه‌روی (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۵: ۱۰۱)، انصاف (ابن جوزی، نزهة الأعمین، ۱۴۰۴ق: ۴۴۰)، برابری در قسمت و نفقه (راغب، ۱۴۰۴ق: ۳۲۵) و گفته شده که این آیه اشاره به میل غریزی در انسان‌ها دارد که انسان نمی‌تواند بین مردم در محبت برابری ایجاد کند (همان).

۱۵- ﴿وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبًا بِالْعَدْلِ... فَلْيُمْلِلْ وَيُئِثِّهِ بِالْعَدْلِ﴾ (بقره/۲۸۲). عدل در این آیه، به معنای آمده که همه داخل معنای خلاف جور است، مانند حق و انصاف که تصریح شده که همان عدم زیادت و نقصان است (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۲۹۱)، طرف کسی را نگرفتند (أبو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۷۴۷) یا عدم میل به طرفی با زیادت و

نقصان (أبوالسعود، ۱۹۸۳م، ج ۱: ۲۶۹)، قسط، حق و انصاف که تصریح شده که همان عدم زیادت و نقصان است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲: ۶۸۲)، حق (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۳: ۳۸۳) که تصریح شده که همان عدم زیادت و نقصان است (همان)، برابری و احتیاط (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۲۵) که تصریح شده که همان عدم زیادت و نقصان است (همان)، برابری (أبوالسعود، ۱۹۸۳م، ج ۱: ۲۶۹) که تصریح شده که همان عدم زیادت و نقصان است (همان).

همچنان که ملاحظه می‌شود، عموماً مصداق عدل در اینجا را عدم زیادت و نقصان دانسته‌اند. از این رو، برخی برای عدل، معنای زیادت و نقصان را ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۷۸) و تصریح شده که همین عدم زیادت و نقصان در اینجا، رعایت حق و انصاف در نگارش است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۲۳۳) که در حقیقت، از معانی تضمینی عدل در این گونه موارد است.

۱۶ و ۱۷ و ۱۸ - ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (مائده/۹۵)، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا خَصَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (مائده/۱۰۶)، ﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (طلاق/۲). عموم تفاسیر عدل را در این دو مورد موشکافی نکرده‌اند و بیش‌تر به همان لفظ عدل بسنده کرده‌اند که قطعاً با معنایی داخل در خلاف جور است و برخی نیز معادل‌هایی ذکر کرده‌اند، مانند عادل صالح (دادگر صالح) (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۳-۲۰۲)، دارای راستی (أبوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۷: ۱۷۱)، معتدل متوسط (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۶: ۲۰۶)، دارای رشد و عقل (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ۶۵) از حیث آنکه چنین فردی خلاف عدل نمی‌کند، مرضی در دین و امانت‌داری (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸: ۸۸)، فرد بدون ریب و غش (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۲۳۲).

ج) برپا و استوار شدن یا برپاداشتن و استوار ساختن (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ۴۸۸) و اعتدال برای معنای متوازن کردن و برپاداشتن چیزی مانند وزن شعر به کار رفته است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۵).

در حدیث نیز از عمر نقل شده است: «الحمد لله الذی جعلنی فی قوم إذا ملت فاعدلونی کما يعدل السهم فی الثقاف» (ابن عساکر، ج ۵۵: ۲۷۷)؛ یعنی من را برپا می‌دارند و به راه راست هدایت می‌کنند.

این معنا، در قرآن فقط در آیه ذیل آمده و دلالت بر برپا داشتن، استوار ساختن، متوازن و متناسب گردانیدن دارد: ﴿خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ﴾ (انفطار/ ۷ و ۸) (طوسی، بی تا، ج ۱۰: ۲۹۱) که برخی از آن، به «عدم اعوجاج» کرده‌اند (قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲: ۴۰۹).

د) میل، کجی، انحراف، انصراف و بازماندن و نیز مایل، کجی، منحرف و منصرف کردن و بازداشتن، همچنان که برای کجی و منحرف کردن چیزی از وجهش، فردی از مسیرش یا منحرف کردن اسبی به سوی، همچنان که انعدل و عادل برای حالت مطاوعه استفاده شده است (أزهري، ۲۰۰۱ م، ج ۲: ۱۲۶).

همچنان که خود عدل، علاوه بر متعدی بودن، به صورت لازمی؛ مایل و منحرف شدن (جور)، منصرف شدن، روی برگردانیدن و برگشتن به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، همچنان که برای چهارپایی که از جفتگیری خودداری می‌کند، استفاده شده است (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵: ۴۷۴، ۴۷۶) یا برای راهی که کج و منحرف شده باشد (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵: ۴۷۴). همچنان که به طریق و راه، عدل گفته‌اند؛ زیرا فردا به سوی جایی متمایل و کج می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲: ۴۰).

* عدل، بدین معنا، نسبت به معنای ضد جور که یکی از معانی آن است، از الفاظ تضاد خواهد بود.

در بخشی از حدیث نبوی نیز آمده است: «لَا تُعْدَلُ سَارِحَتُكُمْ» (ابن عساکر، ج ۶۸: ۲۳۴)؛ یعنی چهارپایان شما از چراگاهی که می‌خواهید منحرف و منصرف نمی‌شود (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۱: ۴۳۴).

در قرآن، گفته شده که عدل بدین معنا در آیات ذیل آمده است:

- ۱- ﴿تُرَادُّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَدِلُونَ﴾ (انعام/ ۱) (أبو حیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۴: ۴۳۰).
- ۲- ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرْبِهِمْ يُعَدِلُونَ﴾ (انعام/ ۱۵۰) (طوسی، بی تا، ج ۴: ۳۱۳).
- ۳- ﴿إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يُعَدِلُونَ﴾ (نمل/ ۶۰) (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۰: ۳).

* سه آیه فوق، در معنای شرک نیز ذکر شده‌اند و مراد در اینجا، عدول کردن از عبادت و شکر نعمت به دیگری که متضمن معنای شرک است یا عدول از حق و راستی به سوی جور و ستم می‌باشد.

۴- ﴿خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ﴾ (انفطار ۷/ و ۸) (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۳). مراد در اینجا، عدول دادن و انصراف خالق، آدمی را هنگام آفریدنش به سوی شکلی زیبا یا زشت، بلند یا کوتاه یا عدول دادن او را از کفر به سوی ایمان است.

۵- ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...﴾ (نساء/۱۳۵) (طوسی، بی تا، ج ۳: ۳۵۶) که برخی از آن به «ترک عدل» یاد کرده اند (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۳: ۴۰۰). این لفظ در اینجا به معنای «صد کردن» (بازداشتن و ممانعت کردن) نیز معنا شده است (تفلیسی، ۱۳۶۰ش: ۲۰۴) که چه بسا مراد، مصداق عدول کردن حق و انصاف است. * این آیه پیشتر در معنای خلاف جور ذکر شده است.

ه) راه و روش، در صیغه‌هایی چون مَعْدِلٍ و مَعَادِلٍ (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴)، همچنان که در شعر از زهیر نقل شده است:

وَأَقْصَرْتُ عَمَّا تَعْلَمِينَ وَسَدَّدْتُ
عَلَىٰ سِوَىٰ قَصْدِ الطَّرِيقِ مَعَادِلَهُ

(زهیر، ۱۹۸۸م: ۸۸)

- و دست از آنچه می‌دانی (از باطل) برداشتم و بر من، به جز راه راست، راه‌هایش بسته شد

و) شک و تردید در چیزی یا دو چیز و سبک و سنگین کردن آن که برای این معنا بیش‌تر از لفظ «عادل، معادله و عدال و نیز عدل، تعدیل» استفاده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۵) و گفته شده ضرب المثل: وضع علی یدی عدل (دچار شک و تردید شد)، از همین معناست (راغب، ۱۴۰۴ق: ۳۲۶)، هرچند گفته‌اند عدل در اینجا اسم فردی بوده که هر وقت قوم تُبَع می‌خواستند کسی را بکشند، او را مأمور بدین کار می‌کردند (زهیری، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۲۷).

* برای این دو معنای اخیر، در قرآن کاربردی ذکر نشده است.

ز) فریضه (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۷۳) و برای آن در قرآن، آیات ذیل را ذکر کرده‌اند: ﴿وَلَا يُوْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۴۸) و ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۱۲۳) (طوسی، بی تا، ج ۱: ۲۱۵).

ح) نافله (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۴۳۴) و در قرآن آیه ذیل برای آن ذکر شده است: ﴿وَلَا يُوْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۴۸) (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۰۵).

* بدیهی است این دو معنا، باید پس از ظهور اسلام و نزول قرآن و بنابر آیات قرآنی و تفسیر خاصی باشد و جزو کاربردهای عرب در این ماده نبوده است. آیات مذکور، پیش‌تر در معنای فدیة و مثل ذکر شده‌اند.

همچنان که در برخی از تفاسیر، برای این لفظ در این نوع سیاق، معنای تطوع را نیز ذکر کرده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۵۹، هنگام ذکر آیه ۴۸ سوره بقره).

نتیجه بحث

عدل و مشتقات آن، عدل از الفاظ بکاررفته در زبان عربی قبل و پس از نزول قرآن بوده و بنا بر شواهد موجود در معنایی متعدد حقیقی و مجازی (به طور عام) کاربرد داشته و دارد. این ماده، چه در قرآن و چه در زبان عربی، در اصل و ظاهراً بر دو معنای مساوات و انحراف دلالت می‌کند و دیگر معنایی بدین دو معنا و چه بسا، هر یک از این دو معنا به دیگری، بازگشت دارد. ماده «عدل» در قرآن، در تمام معنای آن؛ برابری، فدیة، قیمت، بدل، مثل، حق، انصاف، شرک، عدول و انحراف و نقیض جور به طور کلی، در زبان عربی وجود داشته است. البته دو معنای کلی شک و راه و روش، در کنار بسیاری از معنای جزئی در قرآن استفاده نشده است، همچنان که دو معنای فریضه و نافله که برخی لغت‌شناسان نیز بدان اشاره کرده‌اند، قطعاً بر اساس آیات قرآنی، بلکه فقط خاص آیات قرآن مربوط است. معنای تطوع نیز فقط نزد برخی از مفسران به عنوان یک معنا ذکر شده است.

ضمن اینکه برخی از معنای عدل در برخی از آیات، محل تأمل و اختلاف است و بیش‌ترین معنا نیز معنای خلاف جور سپس برابری و معنای هم‌حوزه این دو است.

علی‌رغم آنکه گفته شده عادل بودن یکی از صفات خداوند است و خداوند عادل است و علی‌رغم توجه قرآن به عدل (در معنای متناسب) بلکه فرمان بدان: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ (نحل/۹۰) و نیز علی‌رغم استفاده از تعبیری که معادل عادل بودن است، مانند: ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران/۱۰۸) و ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (کهف/۴۹)، اما در قرآن خداوند بدین وصف، خوانده نشده است و نیز اوصافی چون مُقسط و منصف، همچنان که الرحمن، الرحیم، الخبیر و ... خوانده شده است، بلکه با وجود استفاده از تعبیر «ذو

عدل»، اما لفظ «عادل»، معادل آن، استفاده نشده است. مؤلف دلیل خاصی برای این نکته نیافته و ظاهراً کسی نیز متعرض آن نشده است و چه بسا بتوان گفت که زمان نزول قرآن، هنوز لفظ «عادل» به عنوان یک صفت رایج نبوده است.



کتابنامه

- ألوسی، محمود بن عبدالله. ١٤١٥ق، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی**، تحقیق علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة- منشورات محمد علی بیضون.
- ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. بی تا، **شرح نهج البلاغة**، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم، بی جا: دار إحياء الکتب العربیة - عیسی البابی الحلبي وشركاه.
- ابن أنباری، محمد بن قاسم. ١٤١٢ق، **الزاهر فی معانی کلمات الناس**، تحقیق حاتم صالح الضامن، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. ١٤٢٢ق، **زاد المسیر فی علم التفسیر**، تحقیق عبد الرزاق مهدی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. ١٤٠٤ق، **نزهة الأعین النواظر فی علم الوجوه والنظائر**، تحقیق محمد عبد الکریم کاظم الراضی، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن عاشور، محمد طاهر. ١٤٢٠ق، **تفسیر التحریر والتنویر**، چاپ اول، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
- ابن فارس، احمد. ١٩١٠م، **الصاحبی**، قاهره: المكتبة السلفیة.
- ابن فارس، احمد. ١٤٠٤ق، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق عبد السلام محمد هارون، بی جا: مكتبة الإعلام الإسلامی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. ١٤١٩ق، **تفسیر القرآن العظیم**، تحقیق محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة- منشورات محمد علی بیضون.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ١٤٠٥ق، **لسان العرب**، قم: نشر أدب الحوزة.
- ابو حیان، محمد بن یوسف. ١٤٢٠ق، **البحر المحیط فی التفسیر**، تحقیق صدقی محمد جمیل، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
- ابوالسعود، محمد بن محمد. ١٩٨٣م، **ارشاد العقل السلیم إلى مزايا القرآن الکریم**، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- أبو عوده، عودة خلیل. ١٤٠٥ق، **التطور الدلالي بین لغة الشعر الجاهلی ولغة القرآن الکریم**، چاپ اول، اردن: مكتبة المنار.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. ١٤٠٨ق، **روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن**، تحقیق محمد مهدی ناصح و محمد جعفر یاحقی، چاپ اول، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی- بنیاد پژوهش های اسلامی.
- أبو هلال عسکری، حسن بن عبدالله. ١٤٢٨ق، **الوجوه والنظائر**، تحقیق محمد عثمان، چاپ اول، قاهره: مكتبة الثقافة الدینیة.

- أبو هلال عسكري، حسن بن عبدالله. **بي تا، الفروق اللغوية**، تحقيق محمد إبراهيم سليم، قاهره: دار العلم والثقافة للنشر والتوزيع.
- ازهرى، محمد بن أحمد. ۲۰۰۱م، **تهذيب اللغة**، تحقيق محمد عوض مرعب، چاپ اول، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- بيهقي، احمد بن حسين. ۱۴۱۰ق، **شعب الإيمان**، تحقيق محمد سعيد بسيونى زغلول، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلمية.
- تفليسى، حبیب بن ابراهيم. ۱۳۶۰ش، **وجوه القرآن**، تحقيق مهدى محقق، چاپ چهارم، تهران: بنياد قرآن.
- ثعلبى، احمد بن محمد. ۱۴۲۲ق، **الكشف والبيان**، تحقيق ابومحمد ابن عاشور و نظير ساعدى، چاپ اول، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- جرير بن عطيه. ۱۴۰۶ق، **ديوان**، بيروت: دار بيروت للطباعة والنشر.
- محلّى، جلال الدين و سيوطى، جلال الدين. ۱۴۱۶ق، **تفسير الجلالين**، چاپ اول، بيروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
- ذهبي، محمد بن احمد، ۱۴۰۷ق، **تاريخ الإسلام**، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، چاپ اول، بيروت، دار الكتاب العربى.
- ذو الرّمه، غيلان بن عقبه. ۱۹۹۶م، **ديوان**، تحقيق مجيد طراد، چاپ دوم، بيروت: دار الكتاب العربى.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد. ۱۴۰۴ق، **مفردات غريب القرآن**، چاپ دوم، بی جا، بی نا.
- زبيدي، سيد محمد مرتضى. ۱۴۱۴ق، **تاج العروس**، بيروت: دار الفكر.
- زجاج، إبراهيم بن سري. ۱۴۰۸ق، **معانى القرآن وإعرابه**، تحقيق عبدالجليل عبده شلبى، چاپ اول، بيروت: عالم الكتب.
- زمخشري، محمود بن عمر. ۱۴۰۷ق، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاويل فى وجوه التأويل**، تحقيق مصطفى حسين احمد، چاپ سوم، بيروت: دار الكتاب العربى.
- زهير بن أبى سلمى. ۱۹۸۸م، **ديوان**، تحقيق على حسن فاعور، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلميه.
- سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر. ۱۴۰۴ق، **الدر المنثور فى التفسير بالمأثور**، چاپ اول، قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره).
- طوسى، محمد بن حسن. **بي تا، التبيان فى تفسير القرآن**، تحقيق احمد حبيب عاملى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- طباطبايى، محمد حسين. ۱۳۹۰ق، **الميزان فى تفسير القرآن**، چاپ دوم، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.

- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق فضل الله یزدی طباطبایی و هاشم رسولی، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۴۱۲ق، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، بیروت: دار المعرفة.
- طریحی، فخر الدین. ۱۴۰۸ق، **مجمع البحرین**، تحقیق سید أحمد حسینی، چاپ دوم، بی جا: مکتب النشر الثقافة الإسلامية.
- حسین، طه. ۱۹۹۸م، **فی الشعر الجاهلی**، چاپ دوم، تونس: دار الطباعه والنشر.
- عزام، محمد. ۲۰۰۱م، **النص الغائب**، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
- عیاشی، محمد بن مسعود. ۱۳۸۰ق، **التفسیر**، تحقیق هاشم رسولی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر. ۱۴۲۰ق، **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، تحقیق مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹ق، **العین**، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، بی جا، مؤسسه دار الهجرة.
- قائمی نیا، علیرضا. ۱۳۹۳ش، **بیولوژی نص**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قرطبی، محمد بن احمد. ۱۳۶۴ش، **الجامع لأحكام القرآن**، چاپ اول، تهران: ناصر خسرو.
- قمی، علی بن ابراهیم. ۱۳۶۳ش، **التفسیر**، تحقیق طیب موسوی جزایری، قم: دار الكتاب.
- کاشانی، فتح الله بن شکر الله. بی تا، **منهج الصادقین فی إلزام المخالفین**، چاپ اول، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۶۷ش، **الکافی**، تحقیق علی أكبر غفاری، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مازندرانی، محمد صالح. ۱۴۲۱ق، **شرح أصول الکافی**، تحقیق أبو الحسن شعرانی و سید علی عاشور، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع.
- مسلم، ابن حجاج. بی تا، **الصحيح**، بیروت: دار الفکر.
- مقاتل بن سلیمان. ۱۴۲۳ق، **التفسیر**، تحقیق عبدالله محمود شحاته، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مهلهل بن ربیعہ. بی تا، **دیوان**، تحقیق طلال حرب، بی جا: دار العالمیه.
- نامور مطلق، بهمن. ۱۳۹۰ش، **درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها**، تهران: انتشارات سخن.
- نیشابوری، اسماعیل بن احمد. ۱۹۹۶م، **وجوه القرآن الکریم**، دمشق: دار السقا.
- وائلی، کریم. ۲۰۰۲م، **الشعر الجاهلی، فضایاه وظواهره الفنیة**، چاپ دوم، بی جا: مکتبه الجیل.